

تاریخ وصول: ۸۴/۸/۲۰

تاریخ تأیید: ۸۴/۱۲/۹

تعبیرات و اصطلاحات مولانا از عقل در مثنوی معنوی

علی عسکری*

مقدمه

عقل یکی از ارزشمندترین مواهب الهی در وجود انسان و فصل ممیز آدمی از موجودات دیگر است. با این نیروست که مفاهیم و مسائل و امور را درک می‌کنیم و درست و نادرست و، به قول مولانا، زشت و نغز را از هم تشخیص می‌دهیم.^۱ خداوند انسان را همواره به تدبیر و تعقل فرا خوانده است و آیات و روایات مربوط به ارزش و عظمت عقل و لزوم پیروی از آن بی‌شمار است.

در آثار اندیشمندان فیلسوف یا عارف ایرانی که قبل یا بعد از مولانا بوده‌اند مطالب و تعبیرات فراوانی در باب عقل وجود دارد؛ اما این موضوع در حوزه فلسفه و عرفان با هم متفاوت است. بر خلاف حوزه فلسفه که عقل همیشه عزیز و محترم و ستوده است و اساس کار فیلسوف بر آن مبتنی است، در عرفان نه همیشه از عقل ستایش می‌شود و نه اساس کار عارف در شناخت اسرار و حقایق بر آن مبتنی است.

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، مرکز بهشهر.

۱. فرق زشت و نغز از عقل آورید نی ز چشمی کز سیه گفت و سپید

(مثنوی: ۲۹۶۷/۶)

چکیده: در ادبیات عرفانی ما، در هر دو حوزه نظم و نثر، سخن از عقل و اقسام و مراتب آن بسیار است. گاهی از آن تمجید و ستایش شده است و گاهی نیز نکوهش، به ویژه وقتی که پای عشق در میان باشد و عقل در مقابل عشق قرار گیرد. بیشترین مطالب را درباره عقل و اقسام و مراتب آن، مولانا در اثر عظیم خود مثنوی معنوی ارائه کرده است. با اینکه او این مطالب را از نظر علمی و فلسفی، سیستماتیک و منظم مطرح نکرده است می‌توان گفت در این موضوع عالترین مطالب را عرضه نموده است. به طور کلی، تعبیرات مولانا را از عقل می‌توان به دو گروه عمده عقل ممدوح و عقل مذموم تقسیم کرد. تعبیرات و اصطلاحات او از عقل ممدوح عبارت‌اند از: عقل کل، عقل کلی، عقل کامل، عقل عقل، عقل ایمانی، عقل روشن و عقل خدادادی؛ و از عقل مذموم عبارت‌اند از: عقل جزوی، عقل تحصیلی، عقل پای سست، عقل کاذب، عقل بحثی، عقل عام، عقل اسیر، عقل مُفلسف و... دلیل نکوهش مولانا از عقل جزئی و نظایر آن این است که این عقل پا را از حد خود فراتر می‌نهد و از قلمرو مجاز خود که امور مادی و این جهانی است خارج می‌شود و معمولاً کارش سودجویی و حيله‌گری است.

کلیدواژه: اصطلاحات کلامی در ادبیات، مولوی، مثنوی، عقل، عشق.

عقل مادی و جزئی است زمانی که بخواهد پا را از محدوده خود فراتر نهد. مثلاً به ابیات و اشعاری از چند شاعر عارف توجه فرمایید:

عقل در کوی عشق ره نبرد

تو از آن کور چشم، چشم مدار
کاندر اقلیم عشق بی کارند
عقلهای تهی رو پر کار
کی توان گفت سر عشق به عقل؟!
کی توان سفت سنگ خاره به خار؟!
راه توحید را به عقل مجوی
دیده روح را به خار مخار

(سنایی: ۲۰۱)

عشق اینجا آتش است و عقل دود
عشق کآمد در گریزد عقل زود
عقل در سودای عشق استاد نیست
عشق کار عقل مادرزاد نیست

(عطار: ۱۸۷)

عقل راه ناامیدی کی رود
عشق باشد کان طرف بر سر دود
لاابالی عشق باشد نی خرد
عقل آن جوید کز آن سودی برد
تُرک تاز و تن گداز و بی حیا
در بلا چون سنگ زیر آسیا
پاک می‌بازد نباشد مزد جو
آنچنانک پاک می‌گیرد ز هو

(مثنوی: ۱۹۶۶/۶ - ۱۹۷۰)

عشق را در پیچش خود یار نیست
محرمش در ده یکی دیار نیست
نیست از عاشق کسی دیوانه‌تر
عقل از سودای او کور است و کر

در ادبیات عرفانی ما، چه در حوزه نثر و چه در حوزه نظم، سخن از عقل و اقسام و مراتب آن بسیار است. گاهی عرفای ما به تمجید و ستایش آن پرداخته‌اند: از جمله، عقل، نخستین تجلی الهی و اولین آفریده خداست، زیربنای جهان هستی است، رسول الهی است، سیر به سوی حق دارد، حقیقت جوست، همراز خداست، پیشوا و راهنمای انسان به سوی حقایق است، وسیله عبادت حق و چراغ عبودیت است، حق از باطل و طاعت از معصیت و علم از جهل بدان امتیاز داده می‌شود و بسیاری مطالب دیگر از این دست. مثلاً مولانا در مثنوی می‌گوید:

تا چه عالمه‌است در سودای عقل

تا چه با پهناست این دریای عقل

(۱۱۰۸/۱)

نی که اول دست یزدان مجید
از دو عالم پیشتر عقل آفرید

(۱۹۳۶/۲)

عاقبت بین است عقل از خاصیت

نفس باشد کاو نبیند عاقبت

(۱۵۴۸/۲)

گفت من عقلم رسول ذوالجلال
حجة اللهم، امان از هر ضلال

(۲۳۰۹/۴)

لنگر عقل است عاقل را امان

لنگری دریوزه کن از عاقلان

(۴۳۱۲/۳)

گاهی نیز عرفای ما بر عقل تاخته و سخت به نکوهش آن پرداخته‌اند، به ویژه وقتی که پای عشق در میان می‌آمد، و در مسئله شناخت حق و وصال به او و کشف حقایق و اسرار و امور ماورای جهان مادی، عقل در مقابل عشق قرار می‌گرفت. البته اینجا مقصود از عقل، عقل کل و اول ما خلق الله و عقل رحمانی نیست بلکه

البته این عقل ستیزیهای عرفا و دعوت به عشق و محبت از سوی آنها دلایلی دارد. یکی از این دلایل، عکس‌العمل آنهاست در برابر فلاسفه و عقلیون که عقل را برای شناخت اسرار و حقایق و هدایت و سعادت انسانها کافی می‌دانستند و بعثت انبیا را غیرلازم می‌انگاشتند و، به همین سبب، از سوی عرفا و علما به کفر منسوب می‌شدند، چنانکه عطار در مصیبت‌نامه می‌گوید:

مرد دین شو محرم اسرار گرد

وز خیال فلسفی بیزار گرد
نیست از شرع نبی هاشمی
دورتر از فلسفی یک آدمی

دلیل مهم دیگر، سرخوردگی و ناامیدی‌ای بود که از عقل ایجاد شده بود؛ چرا که آن همه جنگها و کشتارها و خونریزیها و ویرانیها و اوضاع نابسامان اجتماعی و بدبختیها و بیچارگیهای مردم ناشی از همین عقل جزئی و تجربی شیطنت‌گر و سودجو بوده است و دعوت به عشق و عرفان از سوی عرفا، در حقیقت، نوعی مرهم گذاشتن بر این دردهای جانکاه و امیدوار ساختن مردم به زندگی بود.

نکته دیگر اینکه راه عقل و فلسفه برای شناخت اسرار و حقایق، راهی دشوار و پیچ در پیچ است؛ اما راه دل و عشق راهی روشن و آسان‌یاب است و عام و خاص می‌تواند از آن بهره ببرند. صائب تبریزی دربارهٔ گرفتاریهای شناخت عقلی می‌گوید:

با عقل گشتم همسفر یک کوچه ره از بی کسی
شد ریشه ریشه دامنم از خار استدلالها

معمولاً هر مبحث و موضوعی سابقه‌ای در بین گذشتگان دارد و متأخران تا حدودی تحت تأثیر اندیشه‌های گذشتگان هستند، چنانکه در باب خود مولانا از قول وی نقل شده است:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او

زانک این دیوانگی عام نیست
طباً را ارشاد این احکام نیست
(مثنوی: ۱۹۷۶/۱۹۸۰-)

عقل بند ره روان است ای پسر
بند بشکن، ره عیان است ای پسر
عقل بند و دل فریب و جان حجاب
راه از این هر سه نهان است ای پسر

(کلیات شمس)

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

(حافظ)

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق
چو شبنمی است که بر بحر می‌کشد رقمی

(حافظ)

هش دار که گر وسوسه عقل کنی گوش
آدم صفت از روضه رضوان به در آیی
(حافظ)

کسی کاو عقل دورانیش دارد

بسی سرگشتگی در پیش دارد
ز دورانیشی عقل فضولی
یکی شد فلسفی دیگر حلولی
خرد را نیست تاب نور آن رو
برو از بهر او چشمی دگر جو

(لاهیجی، ابیات ۱۰۲-۱۰۰)

خرد از دیدن احوال عقبا

بود چون کور مادرزاد دنیا
ورای عقل طوری دارد انسان

که بشناسد بدان اسرار پنهان

(لاهیجی، ابیات ۴۳۰ و ۴۲۹)

کائنات جهان طبیعت از نمودهای آن است؛ و، در بیشتر موارد، به معنی عقل کامل انسانی است که محیط به شناخت هستی و آگاه از اسرار الهی است و بر هوای نفس چیره می‌باشد و انسان را به وصال حق راه می‌نماید. مولانا از همین نوع عقل با تعبیرات دیگری از قبیل عقل ایمانی، عقل عرشی، عقل خدادادی یاد می‌کند. همچنین از عقلهای خداجو و کمال‌طلب انسانهای پرورش‌یافته نیز با عناوینی از قبیل عقل مشیر، عقل دام بین، عقل پندتوز، عقل شریف به نیکی یاد می‌کند. در تفصیل مطلب به تقسیم‌بندی عقل به شرح زیر می‌پردازیم:

۱. عقل کل، عقل کلی

همانگونه که ذکر شد، عقل کل یا عقل کلی در اصطلاح مولوی به دو معنی است: یکی عقل مجرد علوی فارق از ماده و مادیات که در اصطلاح حکما، نخستین جلوه ذات حق و نخستین صادر از مصدر پروردگاری اوست و از آن به عقل اول نیز تعبیر می‌کنند. عقل جزئی ما، به واسطه عقول دیگر و از جمله عقل فعال، با عقل کل یا عقل اول مربوط و از آن بهره‌مند است و جریانهای ذهنی و اندیشه‌ها و سخنان ما نیز از همین راه به عقل کل تعلق و بستگی دارد (استعلامی، ۱۳۶۷: ۱ / ۳۶۵؛ همایی، ۱۳۶۹: ۴۶۹).

ابیات زیر از مثنوی، گویای این مطلب است:

نی که اول دست یزدان مجید
از دو عالم پیشتر «عقل» آفرید^۲

(۱۹۳۶/۶)

جهد کن تا پیر عقل و دین شوی
تا چو عقل کل تو باطن‌بین شوی
از عدم چون عقل زیبا رو گشاد
خلعتش داد و هزارش نام داد

(۱۲۷۹-۱۲۷۸/۴)

کلّ عالم صورت «عقل کلّ» است
کاوست بابای هر آنک اهل قلّ است

(۳۲۵۹/۴)

ما از پی سنایی و عطار آمدیم

قبل از مولانا در آثار و سخنان شاعران عارف‌مسلک یا زاهدپیشه‌ای چون سنایی، خاقانی، نظامی، عطار و، همچنین، عارفانی چون ابوسعید ابوالخیر، محمد و احمد غزالی، عین‌القضات، نجم‌الدین رازی و... مطالبی در مورد عقل و ستایش یا نکوهش آن آمده است؛ اما مطالب و سخنان آنها در مقایسه با مولانا بسیار محدود و اندک است.

مولانا در مثنوی درباب عقل و اقسام و مراتب آن مطالب فراوانی گفته است؛ به طوری که در این اثرش بیش از پانصد بار از کلمه خرد و عقل و عقول همراه با تعبیرات و اصطلاحات متعدد استفاده کرده است که در هیچ یک از منظومه‌های عرفانی و تعلیمی ادبیات فارسی این بسامد وجود ندارد. او این مطالب را از نظر علمی و فلسفی، سیستماتیک و منظم مطرح نکرده ولی می‌توان گفت در این موضوع عالیتترین مطالب را بیان کرده است. روش جلال‌الدین در این کتاب مانند روش یک دانشمند نیست که خود را مجبور به سیستماتیک کردن مدرکات خود ببیند و مقید باشد که تعریف جامع و مانع برای موضوعات خود بیاورد و قواعد تصفیه‌شده‌ای را به کار ببرد. او می‌خواهد آنچه را درک می‌کند بگوید، خواه قابل نظم و ترتیب علمی و فلسفی بوده باشد یا نه. کاری که جلال‌الدین درباره موضوعات عالی علمی و فلسفی مانند عقل صورت داده است، این است که انواعی از عقل و خواص و فعالیت‌های آن را با مثالها و بیانات کاملاً شیوا مطرح می‌نماید (جعفری، ۱۳۶۱: ۱۶).

در تعبیرات مولانا، به طور کلی، عقل به دو گروه تقسیم می‌شود: الف) عقل ممدوح؛ ب) عقل مذموم.

الف) عقل ممدوح

عقلی که در نظر مولانا ممدوح شمرده می‌شود و بارها با عناوین و توصیفات مختلف از آن تمجید و ستایش شده است عموماً عقل کل یا عقل کلی است که گاهی به معنی عقل اول و نخستین صادر از مصدر پروردگاری می‌باشد که زیربنای جهان هستی است و تمام صورتهای درونی انسان و

البته گاهی اسرار و حقایق و مسائل و اموری وجود دارد که حتی از حد درک عقل کل و کامل هم فراتر است و آنها را دچار حیرت و سرگشتگی می‌کند:

نعلهای بازگونه است ای پسر
عقل کلی را کند هم خیره سر

(۲۷۴۹/۵)

پس چنان بحری که در هر قطر آن

از بدن ناشی تر آمد عقل و جان

کی بگنجد در مضیق چند و چون
عقل کل اینجاست از لایعلمون

(۱۶۲۵/۶-۱۶۲۶)

۳. عقلِ عقل

تعبیر «عقلِ عقل» همان معنی عقل کل را دارد و مانند آن در دو معنی به کار رفته است: یکی عقلِ مجردِ قدسی و نخستین جلوهٔ پروردگار و دیگر در معنی عقل کامل رسا و حقیقت‌جو و معرفت‌یاب.

باز عقلی کاو رمد از «عقل عقل»
کرد از عقلی به حیوانات نقل

(۳۳۲۰/۱)

«عقلِ عقل» اند اولیا و عقلها
بر مثال اشتران تا انتها

(۲۴۹۸/۱)

بند معقولات آمد فلسفی
شهسوار «عقل عقل» آمد صفی
عقل عقلت مغز و عقل توست پوست
معدۀ حیوان همیشه پوست جوست

(۲۵۲۷/۳-۲۵۲۸)

عقل دفترها کند یکسر سیاه
«عقل عقل» آفاق دارد پر زماه

(۲۵۳۱/۳)

۲. یادآور این حدیث است: *اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ*.
عقل کآن باشد ز دوران زحل

پیش «عقل کل» ندارد آن محل
از عطارد و زحل دانا شد او
ما ز داد کردگار لطف خو
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ حَمِّ طُعْرَاي مَاسْت
علم عندالله مقصدهای ماست

(۲۵۸۵/۵-۲۵۸۷)

۲. عقل کامل

معنی دیگر عقل کل، عقل کامل رساست که محیط به همهٔ اشیاست و حقایق امور را به شایستگی درک می‌کند. این نوع عقل به اعتقاد مولوی مخصوص صنفی خاص از بندگان مقرب و برگزیدگان حق تعالی است که شامل انبیا و اولیا و اقطاب و ابدال و مشایخ راستین و عباد مخلصین می‌شود (همایی، ۱۳۶۹: ۴۶۹)

مولوی از همین عقل گاهی به عقل کامل نیز تعبیر می‌کند. ابیات زیر به این معنی از عقل کل مربوط است:

بود مردی صالحی ربانی
عقل کامل داشت و پایان دانی

(۱۴۷۳/۵)

همچنان در آینهٔ جسم ولی
خویش را بیند مرید ممتلی
از پس آینه عقل کل را
کی ببیند وقت گفت و ماجرا

(۱۴۳۷/۵-۱۴۳۸)

همچو میل مفرط آن نو مرید
سوی آن پیر جوان‌بخت مجید
جزو عقل این از آن «عقل کل» است
جنبش این سایه زان شاخ گل است

(۳۶۴۳/۴-۳۶۴۴)

«عقل کامل» را قرین کن با خرد
تا که باز آید خرد زان خوی بد

(۷۳۸/۵)

۴. عقل مازاغ

همان عقل کل و نور بصیرت انبیا و اولیا و خاصان درگاه الهی است که خطا و اشتباه در آن راه ندارد:

عقل کل را گفت مازاغ البصر

عقل جزئی می‌کند هر سو نظر

عقل مازاغ است نور خاصگان

عقل زاغ استاد گور مردگان

(۱۳۰۹/۴ - ۱۳۱۰)

۵. عقل کهن

تعبیر دیگری است از عقل کامل و آگاه و پخته‌ای که انسان را به سوی بخت و سعادت رهنمون می‌شود:

از کبابش مانع آمد آن سخن

بخت نو بخشد تو را عقل کهن

(۱۴۷۳)

۶. عقل روشن

عقل روشن تعبیر دیگری است که مولوی آن را در معنی عقل خداجو و معرفت‌یاب به کار می‌برد که قادر به درک حقایق است و انسان را به وصال حق راه می‌نماید. مولانا در داستان صیادان و آبگیری که سه ماهی عاقل و نیم عاقل و ابله مغرور در آن بودند، بعد از پیشمانی ماهی نادان و مغرور که می‌گفت اگر آزاد شوم، دیگر در این برکه نمی‌مانم و به دریا می‌روم، می‌گوید:

این تمنی هم ز بی‌عقلی اوست

که نبیند آن حماقت را چه خوست

آن ندامت از نتیجه رنج بود

نه ز «عقل روشن» چون گنج بود

(۲۲۹۵/۴ - ۲۲۹۶)

و در حکایت شیر و روباه و خر، از زبان روباه وقتی

که بار دوم برای فریب دادن خر می‌رود می‌گوید:

توبه‌ها اش را به فن بر هم زنیم

ما عدوی عقل و عهد روشنیم

(۲۵۸۳/۵)

۷. عقل ایمانی

عقل ایمانی، قوه و نیرویی است که انسان را به سود و زیان و خیر و شر هر چیز و هر کار راهنمایی و از لغزشها و مهالک زندگانی نگاهبانی می‌کند و مشمول حدیث معروف «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَّةَ» می‌شود. این عقل متکی بر ایمان و کمال‌طلب و معرفت‌یاب است و یک قوه قدسی و متعلق به عرش و عالم بالاست:

عقل و جانها بی گمانی عرشیند

در حجاب از نور عرشی می‌زیند

(۶۱۹/۵)

«عقل ایمانی» چو شحنه عادل است

پاسبان و حاکم شهر دل است

همچو گربه باشد او بیدار هوش

دزد در سوراخ ماند همچو موش ...

گر به چه؟ شیر شیر افکن بود

«عقل ایمانی» که اندر تن بود

(۱۹۸۶-۱۹۸۹)

۸. عقل صبراندیش

عقلی است آگاه و حقیقت‌طلب که لیاقت پیشوایی و هدایتگری انسان را دارد. مولانا در پایان حکایت آن فقیهی که ابتدا در مجلس پادشاه از خوردن شراب امتناع می‌کرد، از زبان شاه به فقیه می‌گوید:

دیگران را بس به طبع آورده‌ای

در صبوری چُست و راغب کرده‌ای

هم به طبع آور به مردی خویش را

پیشوا کن «عقل صبراندیش» را

(۳۹۷۶-۳۹۷۷)

۹. عقل خدادادی و عقل مکسبی (تحصیلی)

اصطلاح دیگری که مولوی برای عقل به کار می‌برد، یکی عقل خدادادی و بخشش‌یزدان است که به معنی علم و دانش و مرادف آن می‌باشد. به تعبیری همان علم لدنی و شهودی و حضوری است که انبیا و اولیا بدون نیاز به

پیش کن آن «عقل ظلمت‌سوز» را

(۳۶۹۰/۱)

۱۲. عقل دام‌بین

عقل انسانهای بصیر و پخته و پرورش یافته‌ای است که عاقبت‌بین است و فرق خوب و بد را تشخیص می‌دهد و برخلاف حس در دامهای نفس و دنیا گرفتار نمی‌شود:

ای خنک چشمی که عقلستش امیر
عاقبت‌بین باشد و حبر و قریر
فرق زشت و نغز از عقل آورید
نی ز چشمی کز سیه گفت و سپید
چشم غره شد به خضرای دمن
عقل گوید بر محک ماش زن
آفت مرغ است چشم کام بین
مخلص مرغ است «عقل دام‌بین»

(۲۹۶۶۶-۲۹۶۶۹)

۱۳. عقل مشیر

عقلی که راهنمای انسان در مسائل زندگی است:
تو غیاث از چرخ دولابی بگیر

گردشش از کیست؟ از «عقل مشیر»

(۳۳۳۱/۱)

۱۴. عقل دراک

عقلی که مسائل و امور را نیک درمی‌یابد:
«عقل دراک» از فراق دوستان

همچو تیرانداز اشکسته کمان

(۳۶۹۳/۳)

۱۵. عقل پندتوز

عقلی که نصیحت‌گر و خیرخواه است:
آمدند از رغم «عقل پندتوز»

در شب تاریک برگشته ز روز

(۲۷۰۳/۶)

آموزش، از منبع وحی الهام می‌گرفتند. مصون از هر گونه خطا و اشتباه است و به تعبیر مولوی چشمه آن در میان جان است و از جان می‌جوشد؛ دیگری عقل و علم اکتسابی و تحصیلی یا حصولی است که از طریق آموختن و کسب تجربه حاصل می‌شود و در مقایسه با عقل خدادادی چندان ارزش و اعتباری ندارد.

عقل دو عقل است: اول «مکسی»

که در آموزی چو در مکتب صبی
از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر
از معانی و ژ علوم خوب و بکر
عقل تو افزون شود بر دیگران
لیک تو باشی ز حفظ آن گران...
عقل دیگر «بخشش یزدان» بود
چشمه آن در میان جان بود
چون زسینه آب دانش جوش کرد
نه شود گنده نه دیرینه نه زرد
ور ره نبعش شود بسته چه غم
کاو همی جوشد ز خانه دم به دم
«عقل تحصیلی» مثال جویها
کآن رود در خانه‌ای از کویها
راه آبش بسته شد شد بی‌نوا
از درون خویشتن جو چشمه را

(۱۹۶۹-۱۹۶۰/۴)

۱۰. عقل من لدن

این عقل می‌تواند تعبیر دیگری از عقل خدادادی و الهی باشد:

با سیاستهای جاهل صبر کن
خوش مدارا کن به «عقل من لدن»

(۲۰۴۰/۶)

۱۱. عقل ظلمت‌سوز

عقل روشن و کاملی است که آگاه به اسرار و حقایق است و ظلمت جهل و گمراهی را از بین می‌برد:
در شب تاریک جوی آن روز را

۱۶. عقل حارس

عقلی که مراقب و نگهبان مسائل و امور در زندگی است و آنها را زیر نظر دارد:

تا درآمد حکم و تقدیر اله
«عقل حارس» خیره سرگشت و تباه
حکم و تقدیرش چو آید بی وقوف
عقل که بود؟ در قمر افتد خسوف

(۲۱۶۷-۲۱۶۶/۵)

۱۷. عقل شریف

عقلی که نورانی و آگاه به حقایق است:

متهم نفس است نه «عقل شریف»
متهم حس است نه نور لطیف

(۳۴۹۹/۲)

۱۸. عقل خوش‌پی

عقل با بصیرت و خداجویی که راه به حقایق می‌برد:
چشم حس را هست مذهب اعتزال

دیده عقل است سنی در وصال
هرکه بیرون شد ز حس سنی وی است

اهل بینش چشم «عقل خوش‌پی» است

(۶۴،۶۱/۲)

۱۹. عقل منتقد

عقل پرورش‌یافته و با تجربه و پاکی که نیک و بد و حقایق امور را تشخیص می‌دهد:

او به بینی بو کند ما با خرد
هم ببویمش به «عقل منتقد»

(۳۴۹۹/۳)

ب) عقل مذموم (عقل جزئی)

عقلی که بارها در مثنوی تخطئه و محکوم شده است
عقل جزئی و محدود انسانی است. مراد از عقل جزئی،

عقل ناقص نارساست که بیشتر افراد بشر کم و بیش در آن شریک‌اند. سروکار آن فقط با قوانین و روابط طبیعت است و راهی به قلمرو عشق و عالم حقایق و اسرار ندارد. این درجه از عقل برای درک حقایق امور و اشیا کافی و رسا نیست، چرا که در معرض آفت وهم و گمان است و همین ظن و وهم است که با عقل می‌آمیزد و پایه استدلال است و عقلی را واهی و سست می‌کند. باید عقل جزوی را با عقل کل که مخصوص خاصگان و مقربان بارگاه الهی است پیوند داد، تا به برکت آن پیوند متبدل به عقل کلی شود (همایی، ۱۳۶۹: ۴۶۶-۴۶۷).

از صفات این عقل، شیطنت، گریزی، تزویر، مکر، حيله‌گری، سودجویی، توجه به امور پست و امثال اینهاست. عقل جزوی را باید با عقل کل که مخصوص خاصان و مقربان بارگاه الهی است پیوند داد تا به برکت آن پیوند، به عقل کلی بدل شود:

مر تو را عقلی است «جزوی» در نهان

کامل العقلی بجو اندر جهان
جزو تو از کلّ او کلسی شود

عقل کلّ بر نفس چون غلی شود

(۲۰۵۳-۲۰۵۲/۱)

«عقل جزوی» عقل استخراج نیست

جز پذیرای فن و محتاج نیست

قابل تعلیم و فهم است این خرد

لیک صاحب وحی تعلیمش دهد

(۱۲۵۶-۱۲۵۵/۴)

«عقل جزوی» عشق را منکر بود

گرچه بنماید که صاحب سر بود

(۱۹۸۲/۱)

«عقل جزوی» آفتش وهم است وظن

زانکه در ظلمات شد او را وطن

(۱۵۵۸/۳)

«عقل جزوی» گاه چیره گه نگون
عقل کلی ایمن از ریب المنون

(۱۱۴۵/۳)

«عقل جزوی» را وزیر خود مگیر
عقل کل را ساز ای سلطان وزیر

(۱۲۵۸/۴)

«عقل جزوی» عقل را بد نام کرد
کام دنیا مرد را بی کام کرد

(۴۶۳/۵)

«عقل جزوی» کرکس آمد ای مقل
پرّ او با جیفه خواری متصل

(۴۱۳۸/۶)

جلوه‌های عقل جزئی

مولانا از همین عقل جزئی نظری انسانی با تعبیرات و اصطلاحات دیگری یاد می‌کند که در واقع صفات و جنبه‌ها و تجلیات گوناگون آن است که در ادامه به طور اجمال به آنها اشاره می‌کنیم.

۱. عقل پای سست

در داستان آن صوفی‌ای که بر خلاف انتظار زنش ناگهان از محل کسب خود به خانه برگشت و او را با کفش دوزی در خلوت یافت، آمده:

آن نمی‌دانست «عقل پای سست»

که سبو دایم ز جو ناید درست

(۱۷۳/۴)

مولانا می‌گوید: عقل ضعیف و ظاهر بین ما، عاقبت نگر نیست و نمی‌داند که کارها همیشه طبق انتظار ما به خوبی و خوشی پیش نمی‌رود.

مولانا در جای دیگر نیز می‌گوید:

عقل سر تیز است لیکن پای سست

زانک دل ویران شدست و تن درست

(۱۱۹/۶)

۲. عقل کاذب

در حکایت آن نادانی که می‌گفت: این جهان چقدر خوب و خوش می‌بود اگر مرگ و زوالی در کار نبود، آمده:

«عقل کاذب» هست خود معکوس بین

زندگی را مرگ بیند ای غبین

(۱۷۶۴/۵)

مولانا می‌گوید: این عقل جزوی کاذب ما، حقایق را برعکس می‌بیند، زیرا مرگ و رها شدن از تنگناها و گرفتاریهای این جهان مادی و رفتن به آن سرای باقی و جهان گسترده و لایتناهی، زندگی و حیات واقعی تازه‌ای است نه مرگ و نیستی.

۳. عقل مجمّد

آنجا که مولانا از طریق تمثّل یعنی آوردن مثل و مانند و تصویر پدیده‌های معنوی به بیان حقایق ماورای عالم مادی می‌پردازد تا عقل افسرده و بی‌تحرّک ما، تحرّکی به سوی عوالم معنا پیدا کند، می‌گوید:

جای سوز اندر مکان کی در رود؟

نور نامحدود را حد کی بُود؟

لیک تمثیلی و تصویری کنند

تا که دریابد ضعیفی عشق‌مند

مثل نبود لیک باشد آن مثل (مثال)

تا کند «عقل مجمّد» را گسیل

(۱۱۸-۱۱۶/۶)

۴. عقل موشی

مولانا آنجا که از روح متصل به منبع فیض الهام مردان کاملی چون خضر سخن می‌گوید که حتی عقل

او ز عار «عقل کند تن پرست»
قاصداً رفت است و دیوانه شدست

(۱۴۳۵/۵ - ۱۴۳۴/۲)

مولانا در جای دیگر همین مضمون را با تعبیر
«عقل دورانیش» آورده است (نک: سطور بعد).

۷. عقل دورانیش و عقل و علم تقلیدی

یعنی عقل حسابگری که در امور مادی و سود و منفعت
شخصی، تعمق و دورانیشی دارد و از عوالم معنوی
به دور است. به نظر مولانا چنین عقل و خردی را باید
کنار گذاشت و دست در جنون عشق زد:

«علم تقلیدی» و بال جان ماست

عاریه ست و ما نشسته کآن ماست

زین خرد جاهل همی باید شدن

دست در دیوانگی باید زدن ...

آزمودم «عقل دورانیش» را

بعد از این دیوانه خواهم خویش را

(۲۳۳۲ - ۲۳۲۷/۲)

۸. عقل عام و عقل عوام

یعنی همین عقل جزئی و مادی انسانهای معمولی و عامه
مردم. مولانا در حکایت گفتگوی بهلول و درویش
عارفی که از حالات خود برای بهلول سخن می گفت، از
زبان بهلول می گوید:

آنچنانش شرح کن اندر کلام

که از آن بهره بیابد «عقل عام»

(۱۸۹۴/۳)

یا در پایان حکایت فرزندان عزیز که جویای پدر
بودند، وقتی که به توصیف حال عاشق حق می پردازد، در
پایان آن می گوید:

درخور «عقل عوام» این گفته شد

از سخن باقی آن بنهفته شد

زر عقلت ریزه است ای متهم

خداجوی مردان بزرگی چون موسای پیغمبر در برابر
اعمال شگفت‌انگیز آن حیران می شود، اصطلاح عقل
موشی را برای عقل حقیر و کوتاه‌بین جزئی می آورد و آن
را به کلی به دور از عوالم غیب می داند:

چون مناسبهای افعال خضر

عقل موسی بود در دیدش کدر

نامناسب می نمود افعال او

بیش موسی، چون نبودش حال او

عقل موسی چون شود در غیب بند

«عقل موشی» خود کی استای ارجمند؟!

(۳۲۶۴ - ۳۲۶۲/۲)

۵. عقل بحثی

آنجا که مولانا می گوید: اسرار الهی و ماهیت و حقیقت
بسیاری از اشیا و امور، از نظر کاملان و محرمان درگاه
حق مخفی نیست، سخن از عقل بحثی می آورد؛ عقلی
که می خواهد همه چیز را با بحث و استدلال و چون و
چرا دریابد غافل از اینکه اسرار و حقایقی وجود دارد که
بسیار فراتر از حد و مرز اوست و چون آنها را
در نمی یابد انکار می کند:

«عقل بحثی» گوید این دور است و گو

بی ز تاویلی محالی کم شنو

قطب گوید مر ترا ای سست حال

آنچه فوق حال توست آید محال

(۳۶۵۵ - ۳۶۵۴/۳)

۶. عقل کند تن پرست

یعنی عقلی که راهی به سوی حقایق ندارد و در بند
تعلقات جسمانی و سود و منفعت مادی است. مولانا در
داستان ذوالنون مصری که خود را به دیوانگی زده بود، از
زبان مریدانش می گوید:

او ز شرّ عامه اندر خانه شد

او ز ننگ عاقلان دیوانه شد

(۱۸۵۷-۱۸۵۰/۲)

۱۱. عقل زیرک

یعنی عقل جزئی و مادی‌ای که در امور دنیایی زیرکی دارد و اگر عنایت خدا نباشد ابلیه‌های فراوانی از او سر می‌زند. مولانا در ادامه حکایت مورچگانی که نوشتن قلم را بر روی کاغذ می‌دیدند و هر کدام نقشهای روی کاغذ را به چیزی نسبت می‌دادند، می‌گوید:

صورت آمد چون لباس و چون عضا
جز به عقل و جان نجند نقشها
بی خبر بود او که آن عقل و فؤاد
بی ز تقلب خدا باشد جماد
یک زمان از وی عنایت برگند
«عقل زیرک» ابلیه‌ها می‌کند

(۳۷۲۹-۳۷۲۷/۴)

۱۲. عقل مُفلسف

یعنی عقل تجربی و مدرسه‌ای و استدلالی که سیر باطنی برای دریافت حقایق ندارد و توجه آن به خیالات و اوهام است. مولانا در بیان اینکه هر چیز به سوی همجنس خود روی می‌آورد، می‌گوید:

هر کسی را جفت کرده عدل حق
پیل را با پیل و بق را جنس بق
مونس احمد به مجلس چاریار
مونس بوجهل عتبه و ذوالخمار
قبله عارف بود نور وصال
قبله «عقل مُفلسف» شد خیال
کعبه جبریل و جانها سدره‌ای
قبله عبدالبطون شد سفره‌ای

(۱۸۹۷-۱۸۹۴/۶)

۱۳. عقل کارافزا

یعنی عقل مادی جزئی که جز دردسر و گمراهی حاصلی ندارد. مولانا آنجا که درباره اسباب و علل حوادث و امور

بر قراضه، مُهر سگه چون نهم
عقل تو قسمت شده بر صد مهم
بر هزاران آرزو و طیم و ریم
جمع باید کرد اجزا را به عشق
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق

(۳۲۸۹-۳۲۸۶/۴)

۹. عقل اسیر

یعنی عقلی که اسیر نفس و خواسته‌های مادی است. مولانا در داستان موسی (ع) که به فرعون گفته بود یک پند قبول کن و چهار فضیلت عوض بگیر، از زبان فرعون به موسی می‌گوید:

گفت ای موسی کدام است آن چهار
که عوض بدهی مرا، برگویار
تا بود بر لطف آن وعده حسن
سست گردد چار میخ کفر من ...
یا ز عکس جوی آن پاکیزه شیر
پرورش یابد دمی «عقل اسیر»

(۲۵۱۸-۲۵۱۴/۴)

۱۰. عقل پست

یعنی عقلی که توجه به تعلقات مادی و خواهشهای نفسانی دارد و شبیه و هم مزاج نفس پست می‌شود. آنجا که مولانا سخن در پرورش روح و بی‌توجهی به نفس و خواهشهای نفسانی دارد، می‌گوید:

ترک عیسی کرده، خر پرورده‌ای
لاجرم چون خر برون پرده‌ای
نالۀ خر بشنوی رحم آیدت
پس ندانی خر، خری فرمایدت
رحم بر عیسی کن و بر خر مکن
طبع را بر عقل خود سرور مکن ...
هم مزاج خر شدست این «عقل پست»
فکرش اینکه چون علف آرد به دست

۱۵. عقل فاسد

یعنی عقل جزئی گرفتار در ورطه خواهشهای مادی و نفسانی. مولانا آنجا که سخن از فاسد شدن انسان از

قرین و همشین بد به میان می‌آورد می‌گوید:
من ندیدم جز شقاوت در لثام

گر تو دیدستی رسان از من سلام
همچو جان باشد شه و صاحب چو عقل

«عقل فاسد» روح را آرد به نقل
آن فرشته عقل چون هاروت شد

سحرآموز دو صد طاغوت شد
عقل جزوی را وزیر خود مگیر

عقل کل را ساز ای سلطان وزیر
مر هوا را تو وزیر خود مساز

که برآرد جان پاکت از نماز
کین هوا پر حرص و حالی بین بود

عقل را اندیشه یوم دین بود

(۱۲۵۵/۴-۱۲۶۰)

۱۶. عقل مختصر

همان عقل جزئی ناچیز است که در معرض فریب

و اشتباه قرار می‌گیرد:

ای بسا مس زراندوده به زر

تا فروشد آن به «عقل مختصر»

(۲۱۷۳/۴)

۱۷. عقل ناقص

اهل دنیا «عقل ناقص» داشتند

تا که صبح صادقش پنداشتند

(۱۹۷۶/۵)

نتیجه

گفتیم عقل یکی از مواهب ارزشمند الهی است اما در آثار عرفای ما، بر خلاف فلسفه، دو برخورد متضاد با آن شده است. گاهی از آن ستایش شده و گاهی نکوهش.

سخن می‌گوید، از برخی امور خارق‌العاده بحث می‌کند که اسباب و علل مادی برای توجیه ندارند و با عقل و استدلال نمی‌توان آنها را دریافت و می‌گوید دریافت اینها کار عقل جزئی در دسرافرین نیست بلکه بندگی محض در برابر خدا و توجه به مسبب‌الاسباب است:

کشف این نز «عقل کارافزا» بود

بندگی کن تا تو را پیدا شود

(۲۵۲۶/۳)

۱۴. عقل پرحرص و طلب

یعنی عقل جزئی حریص در مادیات و نفسانیات. مولانا در بیان اطوار و منازل خلقت انسان به این نوع عقل اشاره می‌کند:

آمده اول به اقلیم جماد

وز جمادی در نباتی اوفتاد

سالها اندر نباتی عمر کرد

وز جمادی یاد نآورد از نبرد

وز نباتی چون به حیوانی فتاد

نامدش حال نباتی هیچ یاد ...

باز از حیوان سوی انسانیش

می‌کشید آن خالقی که دانیش

همچنین اقلیم تا اقلیم رفت

تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت

عقلهای اولینش یاد نیست

هم از این عقلش تحوّل کرد نیست

تا رهد زین «عقل پر حرص و طلب»

صد هزاران عقل بیند بوالعجب

گرچه خفته گشت و شد ناسی ز پیش

کی گذارندش در آن نسیان خویش

باز از آن خوابش به بیداری کشند

که کُند بر حالت خود ریشخند

(۳۶۳۷/۴-۳۶۵۱)

نگذارد. اما عقلی که در نظر مولانا مذموم و نکوهیده است باز همین عقل جزئی انسانی است؛ در صورتی که پا را از قلمرو مجاز خود فراتر نهد و بخواهد در مسائل و اموری که فراتر از حد درک اوست دخالت کند، که قطعاً کارش به حیرت و گمراهی می‌کشد، یا اینکه با غلبه نفس و هوی و شهوت از مسیر درست منحرف شود و به شیطنت و گربزی و سودجویی و حرص و ... بپردازد. مولانا از این عقل نیز با تعابیر متعددی یاد کرده است. تعابیر و اصطلاحاتی که از این دو گروه از عقل ممدوح و مذموم ذکر شده و در این مقاله نزدیک به چهل تعبیر از آنها آورده شده است، در حقیقت بیشتر بیانگر جلوه‌ها و صفات و مراتب آنهاست تا اقسام و انواع آنها.

منابع

- استعلامی، محمد (۱۳۶۷)، شرح مثنوی شریف، انتشارات زوار، تهران؛
 جعفری، محمد تقی (۱۳۵۹)، عقل و عاقل و معقول، انتشارات زنان مسلمان، تهران؛
 — (۱۳۶۱)، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ۱۴ مجلد، انتشارات اسلامی، تهران؛
 حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۸)، دیوان، چاپ قزوینی و غنی، به کوشش ع. جریزه‌دار، انتشارات اساطیر، تهران؛
 سنائی‌غزنوی (۱۳۶۲)، دیوان، چاپ مدرس رضوی، کتابخانه سنایی، تهران؛
 عطار (۱۳۷۰)، منطق‌الطیر، چاپ سید صادق گوهرین، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران؛
 کلیات شمس تبریزی (۱۳۷۱)، چاپ بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات نگاه، تهران؛
 لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۱)، شرح گلشن راز، تصحیح محمدرضا برزگر و عفت کرباسچی، انتشارات زوار، تهران؛
 مثنوی معنوی (۱۳۶۹)، چاپ نیکلسون، ج ۳، انتشارات مولی، تهران؛
 همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۹)، مولوی نامه، ج ۲، موسسه نشر هما، تهران. ■

ستایش آنها از عقل کل و عقل انسانهای کامل و عقلهای کمال‌طلب است و نکوهش آنها از عقل جزئی تجربی است؛ زمانی که در شناخت اسرار و حقایق الهی پا را از محدوده خود فراتر می‌نهد و دچار گیجی و گمراهی می‌شود و یا در امور زندگی به حيله‌گری و سودجویی می‌پردازد. مولانا نیز در این اصل و تقسیم‌بندی کلی با سایرین هماهنگ و همسو است؛ به طوری که در مثنوی نیز به دو گروه عقل ممدوح و مذموم برمی‌خوریم. اما تفاوت مولانا نسبت به پیشینیان یکی در عظمت و وسعت کار اوست که بیشترین مطلب را در این زمینه آورده است و دیگری در خلق تعبیرات و اصطلاحات و ذکر اقسام و مراتب عقل است که در این جنبه نیز بیشترین و گسترده‌ترین مطلب را با بیان و تعابیر زیبا عرضه کرده است.

عقل ممدوح در نظر مولانا عبارت است از: عقل کل که آن را در دو معنی به کار برده است ۱. عقل مجرد علوی و نخستین جلوه ذات حق؛ ۲. عقل کامل انبیا و اولیا و خواص درگاه حق که محیط به اشیا و آگاه به حقایق و اسرار است. البته نه تمامی حقایق و اسرار، زیرا گاهی مسائلی وجود دارد که حتی عقل کل نیز در برابر آن سرگشته و حیران می‌شود. عقل ممدوح دیگر که مولانا تعابیر مختلفی برای آن آورده است یکی عقل انسانهای کمال‌یافته و پاک و با بصیرت است که با عقل کل پیوسته و مرتبط است و دیگری همین عقل جزئی انسانی است. در صورتی که اولاً نفس و هوی و شهوت بر آن غالب نشود و ثانیاً از قلمرو و محدوده مجاز خود که مسائل مربوط به همین جهان مادی است پا را فراتر